

خاطر یا علی شکار بود موافق مرضی بعرض رسانیدند که شکار باید کرد آخر نواب از فقیر پرسید چه باید کرد گفتم نقلی بیاد آمده - اگر حکم شود التماس کنم - فرمود چیست گفتم پادشاه بقتل اسیری حکم کرد - ضابطه است که هر گاه شخصی را می خواهند بقتل رسانند استفسار سے کنند که اگر آرزوئی داشته باشی ظاہر کن - اگر امری ظاہری کند بعمل می آرد - چون اسیر را پرسیدند گفت ہمین آرزو دارم کہ یک مرتبہ در مجلس سلطانی باریاب شوم مردم بعرض پادشاه رسانیدند درجہ قبول یافت - و اسیر را در بارگاہ حاضر ساختند - و استفسار کردند کہ عرضی داری گفت بخیر - وقتیکہ پادشاه از مجلس برخاست اسیر بعرض رسانید کہ گنگار واجب القتل اما حق صحبتی بر پادشاه عالم ثابت کرده ام پادشاه ازین حسن ادا مسرور شد و اورا امان داد حالا این آہو ہم حق صحبتی ثابت کرده است - پیشتر نیز چہ مرضی مبارک باشد

نواب لب تہ تبشم شیرین کرد و آہورا ہم نام فقیر یعنی آزاد ساخت میسرزا

جلال اسیر حرف با مزہ می گوید

مزه کباب آہو نمک خلاصی او اگر از می مروت قدحے چشیدہ باشی

شے در اورنگ آبا و نواب سادات عرب را دعوت کرد - و دور قہوہ در میان

آمد نواب قہوہ را بسیار دوست می داشت - یکے از سادات مدینہ منورہ خالی زمین

با نواب گفت الْقَهْوَةُ مُحَرَّمَةٌ عِنْدَ بَعْضِ الْعُلَمَاءِ نواب با فقیر خطاب کرد کہ مولانا

چہ میفرمایند گفتیم - عرض مولانا این است کہ قہوہ نزد بعضے علماء معظم است و محرم از

مادہ احترام است نواب ساکت شد و سید ہم فهمید - و بعد برخاست مجلس ادائے

شکر کرد کہ کلام مرا عجب توجیہ فوراً بخاطر رساندید -

نورحے در عرض راہ فیل سواری نواب و فیل سواری فقیر برابری رفت و

با ہم حرف داشتیم - حدیثی جبیل احد مذکور شد کہ هَذَا جَبَلٌ يَجْبُنَا وَ يَجْبُنُ فُقِيرًا

آن را نظم کردم و اخلاص نواب را با خود باقتباس حدیث شریف او ساختم ۵

هُوَ نَاصِرٌ لِّسُلْطَانِ الْمَوْرِي      أَبْقَا فِي الْعَيْشِ الْمَحْلِدِ مَرْبِيَّةً  
حَامِلِ الْمَنَاقِبِ وَلِلْمَايَشِرِ كَلْمَا      حَبْلُ الْوَقَارِ يَحْبُبُنَا وَ يُحِبُّنَا

فقیر سوای این قطعہ عربی کہ بطریق اخلاص بر زبان گذشت و رباعی کہ در استعانت سفر حج نسبت بہ نواب آصفیاء نظم شد لب بمدح دولت مندے تکشودہ - رباعی این است ۵

ای حامی دین محیط جود و احسان      حق داد ترا خطاب آصف شایان

او تحت بدرگاہ سلیمان آورد      تو آل نبی را بہ در کعبہ رسان

نواب شہید ذکاء طبع و سرعت اندیشہ بدرجہ کمال داشت - و در لحن غزل طویلتانی

آبدار بنظم می آورد - روزی از علوم مزاج خود حرف زد کہ ہر گاہ غزلی در زمین اُستاد فکر

کردہ مے شود دل می خواہد کہ توانی تازہ بہم رسد - گفتم قافیہ اجیر مشترک است اشتراک

توانی ہیچ مضایقہ ندارد - بسیار شگفتہ شد -

دیوان ضخیمی دارد - بعد شہادت او شخصے دیوان اورا کشود سر صفحہ این مطلع

برآمد ۵

گر ترا خواہش قتل است بیا بسم اللہ      دم شمشیر توؤ گردن ما بسم اللہ

و بیاد دارم کہ شبے غزلے مشق کرد و ہر گاہ در خانہ فکری نشست اشعار آبدار

مسلل می تراوید - چون این بیت از طبعش سرزد ذوقی کرد کہ ۵

از پنچہ اجل نہ ہر اسیم ہیچ گاہ      ما نافع خود بہ تیغ شہادت بریدہ ایم

این چند بیت از و در خزانیہ حافظ موجود بود ۵

کدام گل بہ چین گوشہ نقاب شکست      کہ شبنم آئینہ بر روی نقاب شکست

ای دل ز زلف یار مرد میتوان گرفت      سہر رشتہ ز عمر اہدے توان گرفت

گرنه خودی بسیکده قابل سفر زنده از چشم مست یار بلد بے توان گرفت

ای شورش هوایی ممکن تیرنگ را این ناوک بیداد بکار جگرے کن

مرجان خاطر جانان مزاج نازکی دارم تو گرا از حسن خروری من از عشق تو مغرورم

از گل گوشه دستار خود سے لرزد قید او تازه نهالی است که من بے دامنم

بعد شهادت نواب نظام الدوله - افاغنه و نصاری هدایت محی الدین خان

را بسرداری برداشتند - و افاغنه در جلدوی این حرکت قلاع و ملک بسیاری از

هدایت محی الدین خان نوشته گرفتند - هدایت محی الدین خان با افاغنه پیوسته

رفت - و کپتان یعنی حاکم آنجا را ملاقات کرد و جمعی از سپاه نصاری همراه گرفته عازم

حیدرآباد شد - و بر سر ارکات عبور نموده در ملک افاغنه درآمد - قضا و قدر

اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل هدایت محی الدین خان

و افاغنه غبار نفاق برانگیخت - روزی که در سرزمین لکریه پللی مخیم شد ناخوشی طوفان

به اعلان رسید - و عائد پرخاش شد - از یک طرف هدایت محی الدین خان و

نصاری و از طرف دیگر افاغنه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند همت خان

و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار هدایت محی الدین خان نیز بزم ختم ترے

که در حدقه چشم رسید آخر شد - اعیان لشکر نواب صلابت جنگ بن اصفیاه

را سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افاغنه را بر نوک نیزه کرده و

شادویانه نواخته داخل حیا مگردیدند -

و این سانحه پنجم ربیع الاول سنه ۱۱۶۲ و الف (۱۱۶۲) واقع

شد - خون نواب شهید طرفه گیر افتاد کسبائیکه با نواب شهید به دعا پیش آمدند همه

به سزار رسیدند - و بعد شصت روز این همه قاتلان در آن واحد مقتول گردیدند

و غیبی که خون ناحق پروا شد شمع را - چندان امان نداد که شب و اسحر کند

از اتفاقات آنکه روزیکه این جنگ واقع شد یعنی هفتم ربیع الاول فرصت دفن <sup>موتوران</sup> نشد. هژدهم آسنارا از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن و حوش و سیاح روزانه دفن ساختند و تابوت نظام الدوله در همین تاریخ هژدهم بر وضه مقدسه - و بعد شام در چوار اولیاء اللہ مدفون گردید.

سبحان اللہ نواب اول قاتلان خود را زیر زمین فرستاد و بعد از آن خود در کنار زمین آسود قاضی <sup>بزرگ</sup> و ایامی <sup>الاکبر</sup>

و هر جا در اثناء راه تابوت او را گذاشته اند - مردم مکانه تزیین داده زیارت می کنند و نیازهای می گذرانند - از اینجاست که برای انتقال او تاریخ دیگر "حسن خاتمه" بر خاطر فقیر القاشد و در رشته نظم منسلک گردید که

نواب آفتاب جهان تاب معدلت      محشور با جناب حسین ابن فاطمه  
تاریخ خواستم ز برای شهادتش      ارشاد کرد پیر خرد - حسن خاتمه

از جمله سرداران افغانه که با نواب شهید طریق دعا پیمودند عبدالمجید خان است که جدش عبدالکریم خان میان از عمده امراء سلاطین بیجا پور بود - و اولاد او تا حال به حکومت بنکا پور و غیره از توابع کرناٹک می پردازند - عبدالمجید خان پسر خود بهلول خان را به اتالیقی نصیب یا ورخان در کاب نواب فرستاد اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران افغانه را براه قدر دلالت می کرد و منصوبه شطرنج دفاغانه می یافت.

و همت خان که نواب را به شهادت رسانید پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی است - خضر خان مدار کار عبدالکریم میان مذکور بود - و داد خان پنی که با امیر الامرا حسین علی خان بے دفائی کرد و جنگیده گشته شد پسر خضر خان است چون مو داری و کن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان پسر اسد خان وزیر تفویض یافت و

نیابت به داؤد خان پنی مرحمت شده داؤد خان برادر خود ابراهیم خان را نیابت  
حیدرآباد مقرر کرد. و چون حیدرقلی خان در اوایل عصر محمد فرخ سپرد لیون دکن شد  
ابراهیم خان را به فوجداری کرنول مامور ساخت. ازان وقت کرنول در دست  
اولاد ابراهیم خان است.

در جنگ انتقام همت خان و دیوان او امانت اللہ خان که تخم این همه  
فساد کشته او بود و پهلوان خان و نصیب یا ورخان و دیگر بزه‌خوایان از طرفین  
پیاپی کشته شدند. و چون لشکر بر سر کرنول آمد شهر را غارت کرد و اهل و عیال همت خان  
همه به اسیری درآمدند. و از شامت علی که ازان بے همت صادر شد جان و مال آبرد  
همه برباد رفت. حالت دنیا خود این است مال عجبی چه خواهد بود. وَ لَسَّيْعَلَمُ الَّذِينَ  
ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

وحسین دوست خان عرف چندا هم به تیغ انتقام مذبح شد و سرش بنوک  
نیزه رسید. تفسیر این مقال آنکه محمد علی خان پسر انور الدین خان گویا موی بعد  
شهادت پدر قلعہ ترچنپلی را قائم کرد. چون طرہ پرچم رایات نواب نظام الدولہ  
عرصہ ارکات را محط ساخت محمد علی خان آمدہ دولت ملازمت دریافت و بخطاب  
پدر مخاطب گشت. و بعد شهادت نواب نظام الدولہ پناه بہ قلعہ ترچنپلی برد.  
درین وقت ریاست ارکات بہ چندا کہ در پہلوی نشستہ بود عائد شد. و همان  
جماعہ نصاری فرانسس کہ بر نواب نظام الدولہ شیخون آورده بودند ہمراہ گرفته  
با فوجی دیگر بر سر ترچنپلی رفت. انور الدین خان فوج خود و رنگیان انگریسکان  
دیوتاپتن را با خود متفق ساخته بمقابلہ برآمد. چندی آتش حرب تسعلہ خیز بود. آخر  
انور الدین خان غالب آمد و چند ازندہ دستگیر شد و غرہ شعبان سنہ خمس و ستین  
لبنام داد زین محمد علی خان پسر انور الدین خان است کہ بعد وفات پدر بخطاب پدر مخاطب گشتہ.

وآتة والفة (۱۱۶۵) چند ارا مذبح ساختند و سرش را بر نوک نیزه کرده تشییع نمودند  
و همچنین سرداران فرانسس با قوم خود هزار و یکصد فرنگی سفید پوست ولایت را بسوا  
فرقه کاروی زنده دشتگیر شدند

و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتی که شیخون آوردند - هیچ کس روی  
آسایش ندید و مال کارباین حالت کشیدرات فی ذلک لیکری لمن کان له قلب  
أو آقی الشمع و هو شهید -

### (۸۶) نصرت - دلاورخان

نام اصلی او محمد نعیم است وطن اسلافش سیالکوٹ از توابع لاهور -  
میر عبدالعزیز پسر دلاورخان نوکر شاهزاده داراشکوه بود - بعد برهم  
خوردن داراشکوه و آرایش یافتن اورنگ دارائی به خلد مکان در سلک نوکران  
خلد مکانی انحراف یافت در فترت رفته بمنصب دوهزاری و خطاب دلاورخان اتیا  
پذیرفت

میر محمد منعم با دختر عنایت اللہ خان کشمیری که از امراء عالمگیری است  
از دواج یافت - و در عهد شاه عالم خطاب پدر مخاطب گشت -

و چون صوبه داری دکن در بدایت جلوس محمد فرخ سیر به نواب نظام الملک  
مقرر گردید و دلاورخان در رفاقت او رخت به دیار دکن کشید -

و چون امیر الامرا سید حسین علی خان رایت حکومت دکن افرخت و دلاور  
خان را فوجداری رای پور از توابع بیجا پور تفویض نمود

و بعد زوال دولت سادات باریه و استقرار نواب نظام الملک در مالک

دکن با نواب بسری بڑو و بزمید قربت و احترام اختصاص داشت۔

و در سده تسع و ثلثین و مائتہ و الف (۱۱۳۹) بہ سرایتان بقاخر امید و بر طبق

بصیت در پای قبر مرشد خود مدفون گردید۔

شاه ابراہیم

نام مرشد او شاہ ابراہیم است۔ قبر شریفش درون حصار روضہ شاہ

بڑلان الدین غریب قریب دیوار حصار واقع شدہ۔ محوطہ مختصرے و مسجد

شگینہ وارد۔

ذلا و رخاں اقسام شعر خوب می گوید و مضامین مرغوب می بندد۔ دیوانش مز

است این یواقت از ان معدن استخراج می شود۔

بسکمی دارو حیا در پرده محبوب مرا دیدہ بیگانہ داند مہر مکتوب مرا

مژگان ہم نیاید و لدار بی نقاب است کی خواب میتوان کرد در خانہ آفتاب است

بی ابروی تو از نظرم نور سے رود این تیر بے کمان چه قدر دور می رود

بہ محفلے کہ بیک درد صد دوا بخشند چه می شود دل مارا اگر بما بخشند

نیست ممکن کہ بروی تو دے خواب مرا می زند دست بہ پہلو دل بیتاب مرا

چشم پوشیدہ توان کرد سفر چه قدر راہ فنا ہموار است

شیشہ ساعت بود آئینہ دنیا و دین گوئی آباد گردد دیگر سے ویران شود

بر زمین کی او بناز نشست خاک بر سر گر آسمان نشود

بہ عقبی رسیدیم از ترک دنیا نشد آنچه از دست از پشت پاشد

روز بیداری نمی آید زیاران دیدہ ام سایہ ہم روزیر پاک می شود وقت زوال

(۸۷) قبول میرزا عبد الغنی کشمیری

فاضل ممتاز بود۔ سخن سخن معنی نواز۔ شاگرد رشید میرزا اوار اب جریا سے

کشمیری است در شاہ جہان آباد بسری برو۔ و در سہ تسع و ثلثین و مائتہ و الف  
(۱۱۳۹) پیمائے ہستی او بسوز گردید۔ مورخی تاریخ و فاتش ازین مصراع بر آورد کہ  
”کنج معنی بود کہ در افلاک در زیر زمین“

شعلہ آوازش چنین می بالندہ

بہر حالت کہ می بینی ز عیب سرکشی پاکم      چو لای بادہ گرد در عالم آہم ہمان خاکم  
نہان کرد است صیاد من از راہ فسوں سازی      چو تخم عشق بیچان دامہا در دانہ خالی

### (۸۸) گرامی - میرزا گرامی کشمیری

خلف و شاگرد میرزا عبد الغنی قبول کشمیری۔ رعنا طرز خوش مقالان است۔ و  
کلاہ گوشہ شکن نازک خیالان۔ در شاہ جہان آباد قلندرانہ می گزرا نید۔ و بہ کہنہ  
شراب تانہ گوئی و ما عنہا رامی رسانید۔

وفاتش در سہ ست و خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۶) واقع شد۔ تاریخ گوئی  
سال وفاتش درین مصراع ضبط می کندہ

”زندے عجبے ازین جہان رفت“

طوطی ناطقہ را چنین در گویائی می آوردہ

خون عشاق بران گردن سپین باشد      چون بیاضی کہ پراز معنی رنگین باشد  
بچو آن شمعی کہ روشن می کند صد شمع را      سوختم تا در عجم او عالمے را سوختم

### (۸۹) گلشن - شیخ سعد اللہ دہلوی قدس سرہ

از فقراء شعرا است۔ منشا خیالات رنگین و مصدر اشارات دلشین۔ از بہشت

کدرہ دنیارم۔ و در تجرود و توکل ثبات قدم داشت۔

ومرید شاہ گل متخلص بہ وحدت بن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد سہرندی  
 بود کَلَّوَسَ اللّٰهُ اَنْتَ اَمْرًا هُمْ يٰۤاٰنِ مَنَاسِبَتِ كَلَّشْنَ تَمْلِصْ مٰی كَرُوْ-

تسببش بہ زبیر بن العوام صحابی رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے پیوند و اسلام خان  
 کہ بہ وزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیدہ از اجداد اوست

بعد انقراض سلاطین گجرات و استیلای اکبر بادشاہ یکی از اسلاف او از

گجرات بہ دارالسرور بہرمان پور نقل کرد۔ شیخ سعد اللہ از بہرمان پور برآمدہ

رحل اتامت بہ دارالخلافہ شاہ جہان آباد افگند۔ وہ ارادہ سیاحت ہم برخواست

و وطن اجداد یعنی احمد آباد و دیگر بلاد را سیر کردہ بہ شاہ جہان آباد برگشت

و در بہین مصربیت و حکیم جادی الاولی سنہ احدی و اربعین و مائتہ و الف (۱۱۴۱)

متوجہ روضہ رضوان شد۔

دیوان میرضخامت دارد و شاہد سخن را باین رعنائی برکرسی می نشاندہ

پچشم خویش نگر سحر سامری این است      نظر بہ آئینہ کن شیشہ و پری این است

گشتم شہید تیغ تغافل کشیدنت      جانم زد دست بُرد غزالانہ دیدنت

## (۹۰) یکتا - احمد یار خان

از نژاد قوم ہر لاس است۔ اسلاف او در قصبہ خوشاب از اعمال لاہور

توہلن داشتہ اند۔ پدرش الہ یار خان بہ صوبہ داری لاہور و تتمہ و ملتان رسیدہ

و آخر سالہا بہ فوجداری غزنین قناعت کرد۔

احمد یار خان در او آخر عہد خلد مکان صوبہ دار تتمہ شد۔ یکتای امثال بود

و مستجمع فنون فضائل۔ خطوط در نہایت جودت سے نگاشت۔ و تصویر در کمال تھنکی

می کشید۔ و اقشام شعر بقدرت می گفت۔

در سده نهم عشر و اتمه و الف (۱۱۱۹) وارد بچکر شد۔ و با علامہ مرحوم میر  
عبدالجلیل بلگرامی صحبت معتقدانہ داشت۔ و نسخہ کلام اللہ بخط نسخ از تحریر خود  
بطریق یادگار تسلیم نمود۔ و امروز موجود است۔

نگارندہ اوراق وقت معاودت از سفر سندھ بہ ملتان رسیدہ استماع یافت  
کہ احمد یار خان بیست و سیوم جمادی الاولی سہذیح و اربعین و اتمه و الف  
(۱۱۲۷) در قصبہ خوشاب خلوت نشین تراب گردید۔ و بہ استدعا سے ہر بانے  
قطعہ تاریخی و رسک نظم کشیدم و یک عدد زیادہ را بحسن تمیہ بر آوردم بہ  
خان والا رتبہ احمد یار خان۔ ذات او آئینہ خلق عظیم  
در فنون فصل یکتای زمان زادہ افکار او دُرّ یتیم  
کرد از معمورہ گیتی سفر ماتم او ساخت دلہا را دو نیم  
چونکہ یکتا رفت۔ شد تاریخ او جامی احمد یار خان بزم نعیم  
شہوی متعدد دار و مثل "گلدستہ حسن" و "شہر آشوب" و غیر ذلک

وقتے محمد عاقل یکتا لاہوری با احمد یار خان مناقشہ کرد کہ یکتا تخلص از  
من است۔ تخلص مرا بمن و ابا یاد داشت۔ احمد یار خان گفت یکتا نشدیم بلکہ  
دو تا شدیم و قرار داد کہ با ہم غولے طرح کنیم۔ ہر کہ خوب گوید تخلص از و باشد۔ خان  
مذکور زمانے و مکانے معین ساخت۔ و جمیع صاحب طبعان لاہور را فراہم آورد۔  
و غولی کہ طرح کردہ بود بر یاران عرض کرد و صدای آفرین و تحسین از ہر جانب  
بلند شد محمد عاقل ہر سکوت بر لب زد۔ ہر چند یاران تکلیف کردند۔ غول خود را  
دون یافتہ بر زبان نیاورد۔ احمد یار خان محضی در بہت کرد و بہ مہر و دستخط  
حضار سخن سخ مزین گردانید۔

بہ ای ہر گاہ از مصرع تاریخ یک عدد کم نمودہ شد تاریخ مطلوب بیرون آمد۔

آفرین لاهوری این بیت دستخط کرده

بزمین معنی گواہیم آفرین ما  
و دیگرے این مصراع ثبت نموده

”گوهر یکتا است احمد یار خان“

این چند بیت از ان غزل طریقی است

تا خلتش طرح جهانگیری کاؤسی رنجیت

باشیدیکه شود جلوہ گر آن سرور روان

سرمد آلودنگاہی کہ بیاد م آمد

بروز ربتکده از ناله زارم ناقوس

شع از اشک رنجش تو فلون سوخت بزم

از بسکہ سراپا زغم عشق تو دانم

چہ پرسی از سر و سامان من عمریت چون کاکل

سیہ بختم پریشان روزگارم خانہ بردوشم

## (۹۱) شهرت - شیخ حسین شیرازی

از شعراء زاست اندیشه - و اطباء حذاقت پیشه است - اصلش عرب بود - در ایران

نشوونما یافته - آخر سرے بہ ہند کشید - و در سرکار محمد اعظم شاہ بن خلد مکان بعنوان

طبابت تو کر شد - و در عہد شاہ عالم بہ اعزاز و احترام بصری ببرد

و در زمان محمد فریح سیر خطاب حکیم الممالک سر بلندی یافت - و در عہد محمد شاہ

احرام بیعت اللہ بست و بعد ادای مناسک بدرگاہ خلافت معاودت نمود - و بمنصب

نچلہ ہزاری حرافتخار بفلک چارم رسانید -

وفاش در شاهجهان آباد ماه ذی الحجه سنه تسع و اربعین و مائة و الف (۱۱۴۹)

اتفاق افتاد - مخرسطور گوید

بے نظیر زمانه شیخ حسین گوی معنی ز نکته سنجان بُرد

با تنی از برای رحلت او سال تالیخ گفت - شهرت مراد

۱۱۴۹

منتخبه از دیوانش بنظر رسید و از انجا تحریر در آمد

کی برای مطلب دل را منور ساختیم مالوجه اللہ این آئینه را پردازیم

نه من شهرت نمادارم و نی نام منم خواهم فلک گروا گزار و کنیض آرام میخواهم

نال پنداشت که در سینه ما جانتنگ است رفت و برگشت سرا سیمه که دنیا تنگ است

ای گل سرکوی تو جدا از وطنم کرد من خار تو بودم که برون از چنم کرد

صبح شوتا در فروخت روز عالم بگذرد یک نفس دم را عنایت ان که این هم بگذرد

مرا زلفت ز دام آزاد خواهد کرد می دانم ولی بعد از رانی یاد خواهد کرد می دانم

منطسی می آرد و از یاد دستی حاشی هر کجا دیدیم آخر کرد بسیاری کمی

خواب گران مردم بیدار کرد مارا بدستی عزیزان بشیار کرد مارا

در خرابیهای دل هرگز ندارم حیلته در شکست نقد قلب خود ندارم فرصته

پس از عمری که در مچو قمری خدمت سرد براتی دارم و بر عالم بالاست سخا پیش

غیر در بزم شکستم نکند پا قائم زانکه من خاصیت ریزه مینا دارم

بریکدگر زیادتی از بسکه می کنند این قوم نیستند ز این زیاد کم

به قاتل هم توان بخشید خون خویش گرموی نه کم از جنا ظالم کسی را دستگیری کن

می رسد از بسکه پیش از من بعیب کار من دوستری دارم از خود دشمنان خویش را

قطره من گرچه گوهر شد ز سعی روزگار کار آسان سخت شد از منت یاران مرا

پهل دولت غلط است ایچکه همه پی در دنا هر کرا دیدم ازین طائفه آزاری داشت

ای کی گوی که از صحبت گریزانی چرا در بساط علم عرضاً کج کردنی کم مانده است  
 بنییر ظلم توقع مدار از ظالم که نخل شعله اگر باری دهد شتر راست  
 کدام واسطه پروانه را به شمع رساند برای مردم گم گشته خضر راه که دید

## (۹۲) ثابِت میر محمد افضل الہ آبادی

از احفاد میر ضیاء الدین حسین مخاطب بہ اسلام خان خوشی سفیدونی متخلص بہ  
 والا است کہ از امراء در گاہ خلد مکان بود۔

میر محمد افضل ثابِت آسمان و الافطرتی۔ و سیار سپہر بلند فکرتی است۔ پایہ  
 فضیلت درسی محکم داشت۔ و در شعر گوئی و شعر نمہی و محاورہ دانی فرس استاد بی  
 نظیر و مسلم صاحب کنالان شہر و پٹی می زیت۔ چند گاہ در اردوی پادشاہی بتلاش  
 منصب و جاگیر سلسلہ طالع چنبا نید آخر پای سعی در دامن قناعت کشید و در دارالخلافہ  
 شاہ جہان آباد منقطعانہ بسرے برد

و دوازدهم شہر ربیع الاول سنہ خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۰) رخت زندگانی  
 بر بست۔ و در شاہ جہان آباد مدفون گردید۔

جمع اقسام شعر استادانہ می گوید خصوص در قصیدہ شانی بلند دارد۔ دیوانش  
 حاوی انواع سخن است۔ در وقت تحریر۔ نسخہ بد خطی بدست افتاد۔ و بہ مشقت تمام  
 این ابیات حاصل شدہ

تا تماشای دلانت کرد حیران غنچہ را شاخ گل دستیت در زیر زخندان غنچہ را  
 مرد ہر دم قطع اسباب معیشت مے کند ہر چہ می افتد بدست تیغ قسمت مے کند  
 قسم بمصیف گل عندلیب باغ تو ام بمگ شمع کہ پروانہ چراغ تو ام  
 بند در قیب پیش تو بر خود نیاز را چون تا مقید بے کہ گزارد نماز را

صد بار گرتوانی مانند مغبض جستن	صورت نمی پذیرد از دست خلق رستن
عتیاد بی مروت شوق طپیدنم گشت	تا چند پاشکستن بر بال رشته بستن
بخانه ز نشستم بغیر خانه خویش	شدم بزرگ نگیمن سنگ آستانه خویش
عنی در آتش سوزان همیشه چون حمام	عذاب می کشد از پہلوی خزانه خویش
شمع افروخته را کس نفروشد ثابت	داغم و گز می بازار ندارم چه کنم
این تیر خاکی نگه شتر مگین او	می جوید از مزار شهیدان نشان ما
چون ماهی تصویر که در آب بنفتد	در جلوه محشوق شود کم اثر ما
بچو کردی که بلند از اثر قافله شد	داد بر بار دنیا رفتن یاران ما را
خواب دیدیم که آئینه معارض بتوشد	می کند صورت این واقعه حیران ما را
شب نیم من خورده گل رانه بند در کمر	آبر و عاقل ز فکر سیم وزر دارد مرا
یافتم از سلام مردم همند	سر سری بود آشنا یها
چشم بیمار ترا حاجت تعویذی نیست	هیکل ناخن شیر است صف مزگانگت
نذر این یاران کنی گر خورده جان عزیز	خورده گیران بر نمی دارند از کار خویش
چون گسین نخواهم داشت چشم از قامت بزرگ	بود تا در سواد گلشن هندوستان جانم
هست چون سحر بهم ربط عزیزان جهان	نیکی ماند ازین سلسله بر جانہ صدی
عکس رخ تو آینه را رونمے دهد	تسکین خاطرش بچه صورت کند کسی

## رباعی

در ملکیت قدس شهنشاه حسین  
بر اوج سپهر کبریا ماه حسین  
بر خاست کمر بسته پے دعوی حق  
انگشت شهادت ید الله حسین

(۹۳) راج - میر محمد علی سیالکوٹی

از سادات سیالکوٹ من اعمال لاہور است مردمی آزاد مشرب خوش خلق

خوش صحبت بود۔ و در شهر خود قلندرانه می گذرانید۔ و هنگامه سخنوری گرم می داشت  
 عمر بنی بر از یافت۔ گویند در منتهای عشره خامسه بعد مائت و الف (۱۱۰۰) مرطوب زندگانی  
 طے کرد۔

فقیر دسده سبج و اربعین و مائت و الف (۱۱۴۷) از سفر سنده معاودت نمود۔  
 و مجبور بر سر لاهور افتاد۔ در آن ایام عزیزی از سیالکوٹ از صحبت او آمد  
 و خبر قدم فقیر شنیده رسم زیارت بجا آورد۔ و برخی از اشعار میر ره آورد و فقیر  
 ساخت از آن جمله است۔

روز وصل از بیم حیران تو ام گریان گزشت  
 آه عید آمد پس از عمری و در باران گزشت  
 چه سان آموخت بیرحمانه بر فتراک سر بستن  
 ز طفلی آن شکار افکن نمی دانند کمر بستن  
 اگر با حق نیازی هست حاجت نیست تعمیری  
 ستون و سقف در و ایشان ہیں و در دعا باشد

## (۹۲) آفرین - فقیر اللہ لاهوری

در محلہ بخارای لاهور سکونت داشت۔ راقم الحروف وقتی که از ہند  
 جانب سنده رفت بیت و نهم محرم سده ثلاث و اربعین و مائت و الف (۱۱۴۳)  
 در لاهور با او برخورد۔ بسیار خوش خلق متواضع بود۔ در آن ایام قصہ ہمیر  
 و زانجھا نظم می کرد پیش فقیر داستانی خواند۔ این بیت از قسمیہ پیا و مانده  
 بعبان یشی تمنا نورد کہ عید آمد و جامہ گلگون نکرد  
 و چون از بلاد سنده عطف عنان نمود و ہفتم رجب سده سبج و اربعین و مائت  
 و الف (۱۱۴۷) وارد لاهور شدم و تا دو از دہم ماہ مذکور در اینجا اقامت اتفاق  
 افتاد۔ ملاقات مشاہد الیہ بمرات واقع شد۔ مسودہ اول تذکرہ "ید بیضا"  
 تالیف فقیر کہ نقش نا تمام بود خواہ خواہ گرفت۔ و از منظومات خود مثنوی "انسان

معرفت بخاطر خودش بطریق یادگار تسلیم فقیر نمود۔ عنوانش این است سے  
 ای مُغنی بہ وضو کے تحریر صبح شد صبح نماز توحید  
 صبح یعنی کہ ظہورش ہمہ جا ست شش بہت بوچو خورد شیر و است  
 دیوان آفرین مشتمل بر قصائد و غزلیات و دیگر جنس شعر بنظر در آمد۔ و این چند بیت  
 فرا گرفته شد سے

ستم بر زیر دستان مرو سرکش را خطر دارد	فلک را شیوہ عاجز کشتی زیر وز بہر دارد
شہ سپاہ تغافل پی صفا آرائی است	نقیب نالہ صدائی کہ اشک مہرائی است
ہنوز حسن تو نوشق جلوہ پیرائی است	ہنوز اول درس کتاب رعندی است
ہنوز چشمہ نوش تو بوی شیر و بد	ہنوز لعل لببت غافل از مسیحائی است
ہنوز سر و قدرت گر چہ کرد آغوش است	ہنوز لعل شکر خا در آستین خائی است
ہنوز دامن حسن ز صبح پاکتر است	ہنوز ماہ تو ایمن ز داغ رسوائی است
شمال مہر و فاتا چہ بار سے بندد	بہار حسن ترا آفرین تما شائی است
بقدر تاب و طاقت مگذر از نسکین محتاجان	نداری توت دست کرم دست دعا بکشا
حسن را در اضطراب آرد شکوہ عجز عشق	شمع می لرزد بخود از شو بنجے پروا نہا
گل آفت بود در نا توانی خود نما بودن	عروج شاخ نازک در بغل دارد منزل را
داغ دل افتادگان از غیب باشد روزگ	شد کشف این معنی مرا از قرعہ رسما لہا
ہست کار عاشقان بعد از فنا ہم جذب دو	تشنگی بسیار دارد آنکہ ما ہی خورده است
بزدل ہزل زبردست من شود عاسد	چنانکہ طفل پدر را نخمندہ زیر کند
تقر حجت قاطع بود صاحب کمالے را	قبائلی بنیہ بر تن می درد مرغی کہ کامل شد
مرد حق محکوم نادان گر شود بیقدر نیست	عزت صحف ز دست انداز طفلان کم نشد
ذلت بود نتیجہ آمیز شبس خیس	بر گرد می زندند و نمد چوب سے خورد

بامیند محقق سے پرستم ہر مزور را ازین ویرانہا شاید رسم روزی بمجوری

## (۹۵) روحی سید جعفر ربیر پوری

ربیر پوراء مہلہ در اول و آخر و نون و باء موحده و یای تختانی بروزن زنجیر  
قصبہ ایست پانزدہ کروہی از لکھنؤ

سلسلہ نسب سید جعفر بہ سید نعمت اللہ ولی سے پیوند۔ و سید محمود  
حاجی الحرمین الشریفین کہ یکی از اجداد اوست سواد ہند را بہر تو قدم خود روشن  
ساخت۔ و در قصبہ جالیسرا از مضافات آگرہ متوطن گردید و یکی از احفاد سید  
محمود بٹوہی در موضع ربیر پور وارد شد و رحل اقامت افگند

سید جعفر در عشیرہ شیوخ عثمانی بلگرام کہ خدا شد۔ سید کے پاک نژاد صوفی مشرک  
بود۔ و در توحید مذاقی عالی داشت۔ مدتہا سید العارفین میر لطف اللہ بلگرامی  
تقدیس سرہ ہوا خدمت کرد و فیضہا فراہم آورد۔ اکثر از ربیر پور بہ دار السلام بلگرام  
کہ چہار منزل است برای ادراک صحبت سید العارفین تقدیس سرہ سے رسید و  
غنجہ ہای انسراہ از بہشت نخل اقدس سے چید۔

و در عہد شاہ عالم بہ شاہ جہان آباد تشریف برد۔ و چندی بسیر آن مصر  
جامع پرواخت و با صاحب طبعان آنجا سیما میرزا عبدالقادر بیدل رحمہ اللہ  
تعالی صحبت داشت۔

در اواخر عمر ساہا در بلدہ لکھنؤ رخت بار الامن انزوا و توکل کشید۔ و عرض  
عمر با بطول مشق فنا خوش گزارنید۔ مردم بسیار با و گردیدہ بودند و از روی اعتقاد  
صیادق خدمت بجائے آوردند۔

فقیر و آن مرحوم با ہم محبت مفراط داشتیم۔ و دو با ہم مجلس صحبت سے آراستیم

بلاغات آخرین است کہ در تاریخ ہشردہم ذی الحجہ سنہ ثمان و اربعین و مائتہ و الف (۱۱۲۸) عبور فقیر لکھنؤ و نزول در تکیہ ایشیان اتفاق افتاد۔ آن روز در انجا مجمع صاحب طبعان بود مثل شیخ عبدالرضا مستین اصفہانی و آقا عبدالعلی تحسین کشمیری و میرزا داؤد اکبر آبادی از آخر روز تا نیم شب صحبتی رنگین گذشت۔

سید جعفر غرہ رمضان سنہ اربع و خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۲) بظلمت قرآن انس گرفت۔ و در زلیمر پور مدفون گردید۔ کاتب الحروف گوید یہ۔

سید تکتہ سنج حق آگاہ کرد آہنگ بزم سیوسے  
سال تاریخ او شود پیدا وقت تکرار۔ جعفر روسے

۵ ۴ ۳  
۲  
۱۱ ۵ ۲

دیوان مخقری دارد این چند بیت از انجا بقلم می آید یہ

سیر نزول ذات بانسان رسید و ماند	چون وحی آسمان کہ بر قرآن رسید و ماند
گشت چشم تو ولی فتنہ قامت باقی است	نیست آرام بگردن کہ قیامت باقی است
ایسر مغلسی می دارد استغنا ہنرور را	کنہ گردن کشی از دانہ کم قسمت کبوتر را
از عدم بیداری دل ہست رہ آورد ما	آب چشم خفگان چون صبح باشد کرد ما
چو ماہ نو کند جذبہ حسن است ہر مویم	بسرخورشید فلطان آید از تحریک ابرویم
ز قبض مغلسی قیمت فراید اہل جوہر را	لباس غیر عریانی نہ زید لعل و گوہر را
عینک شد و جهان پردہ یک راز نماند	سنگ گرسد رہم گشت نگہ باز نماند
صاحب دل از شکوہ حرف و صوتم محرم است	چون سویا نقطہ شعر سواد اعظم است
کے رویاہ کردم از منت سواد سے	جرم ز خود تراود چون خامہ فرنگی
شگفتہ چہہ کدام آفتاب ہے آید	کہ خندہ چون سحر از گرد کاروان نپیداست

## (۹۴) امید قزلباش خان بهدانی

نام اصل او میرزا محمد رضا است. در عنفوان جوانی از بهدان به اصفهان آمد و با میرزا طاهر وحید نسبت تلذ درست کرد.

در عهد خلد مکان به هندوستان رسید و به عطای منصبی امتیاز پذیرفت و در عهد شاه عالم بخلاب قزلباش خان سرزاز گردید. در زمان محمد معزالدین بتقریب خدمت به داریال سرور برهان پور آمد. و در ایام ایالت امیرالامرا رسید حسین علی خان از خدمت که در برهان پور داشت معزول شده به نجسته بنیاد رسید و بندار و غلی احشام کرناٹک مامور گردید. و باین تقریب به ارکات رفت و بعد چندگاه رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد اختیار کرد. و روز جنگ با مبارز خان حاضر بود. بعد گشته شدن مبارز خان در قید نواب آصف جاہ افتاد. و غم غم طح کرده بجناب نواب ارسال داشت. نواب شفقت فرمود. و به مزید عنایت و محالی جاگیر فرمے بر حراحت گذاشت. و حراست قلعه مشی مرک از توابع کرناٹک که الماس از سواحل دریای کشا بر آورده در انجا درست سے سازند. تفویض فرمود.

قزلباش خان بعد چندی رخصت حرمین شریفین گرفت. و بعد تحصیل زیارت مراجعت نمود. نواب آصف جاہ بدستور سابق مورد اللطاف ساخت. و چون نواب آصف جاہ در سن پنجاه و نهمه و الف (۱۱۵۰) حضور طلب شد قزلباش خان در رکاب نواب به شاهیجهان آباد رفت و در سفر بچوپال ملتزم رکاب نواب بود.

درین سفر فقیرا با قزلباش خان مکر به خورد اتفاق افتاد. خوش خلق رنگین صحبت بود و موسیقی هندی با وصف ولایت زرا بودن خوب می دانست و می گفت.

و چون نواب آصف جاہ از سفر بچوپال به دارالخلافه شاهیجهان آباد

معاودت فرمود قزلباش خان ہمراہ رفت و از ان وقت در دار الخلافہ بار اقامت کشاد  
 و در سنہ تسع و خمسين و مائت و الف (۱۱۵۹) در انجا جهان فانی را در اوج خود سحر  
 اوراق گوید

جان سخن گستر سحر آفرین رخت سفر بست ازین خاکدان  
 سال وفاتش دل تالان من یافتہ۔ جان دادہ قزلباش خان  
 از منقول است کہ روزی پیش ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر شکایتی از  
 دست روزگار کردم۔ ذوالفقار خان در جواب گفت دنیا را با امید خورده اند گفتم پس چرا  
 تو اب صاحب بی من سے خورد۔

این چند بیت از دیوانش نقل افتادہ

زمانہ بر سر جنگ است یا علی مدد سے و گر چه وقت وزنگ است یا علی مدد سے  
 روشن شود پیش تو چون شمع سوز من یکشب اگر تو ہم بنشیننی بروز من  
 خوشا وقتی کہ می بالید از جانان پرودوشم بزنگ ماہ نو ہر شام پرمی گشت آغوشم  
 گشت روگردان ز بس آبادی از ویرانہ ام چون کمان حلقہ بیرون شد درون خانہ ام  
 خطا ناکردہ نامد ہست چرا از دوستان باشد شنیدم کفتمہ داری نصیب دشمنان باشد  
 بدشمن دوست۔ با من سرگرانی بارہا گفتم نمی خواہم چنین باشی تو می خواہی چنان باشد  
 بساکشاد کہ در بستگی شود ظاہر کلید روزی استاد فضل گر تفضل است  
 سر گشتگی بطالم ہست پر گرد سرت چسرا نگردم

(۹۷) زائر۔ شیخ محمد فاخر

خلف الصدق شیخ محمد یحیی و دختر زادہ شیخ محمد افضل الہ آبادی است قدس سرہ  
 اسرار ہما نخست احوال این دونیر اوج کمال بر ساخت قرطاس پر تو سے اندازد و سجاد

کتاب زابہ نواح انوار برکات معموری سازد۔

شیخ محمد افضل

شیخ محمد افضل الہ آبادی قدس سرہ سہرقلہ خلفاء حضرت میر سید محمد کالپوی  
است قدس اللہ اسرارہا۔ مہر سپہر ولایت و کوب درمی اوج ہدایت بود و فضائل  
ضموری و معنوی فراہم داشت۔ نسبش بہ سیدنا عباس عم ابنی صلی اللہ علیہ وسلم منتهی می شود  
و غیر بنی الخلفاست۔

ولادت او شب دہم ربیع الاول سنہ ثمان و ثلاثین و الف (۱۰۳۸) دست  
داد و در آغاز حلال بطور طلباء پورب در بعضی اصناف تنقل و ترحل نمود و نزد قاضی  
محمد آصف کہ از متوطنان بعض قریات الہ آباد بود و قضاء بلده مذکور داشت۔ و  
از شاگردان ملا عبد السلام دیوہ است و مولانا نور الدین جعفر جوہنپوری و دیگر فضلا  
عصر تلذ کرد۔ و در فضائل رسمی شانے عالی بہم رساند۔ و در عمر بیست و پنج سالگی بہ سخا  
ارادت میر سید محمد کالپوی قدس سرہ فائز گشت و نعمت برکت محمدیہ فراوان اندوخت  
و بہ اجازت و خلافت مستقر گردید۔

اصل وطن او سید پور از توابع قازی پور است بہ اشارہ پیر در الہ آباد محل  
اقامت افگند۔ و بہ تلقین اصحاب و تعلیم آداب مشغول گشت حق تعالی قبول خاص عام  
عطا کرد و طالبان بسیار از فروغ التفاتش چراغ دل برافروختند۔  
تصانیف عربی و فارسی و افراد و از انجملہ حل ثنوی مولانا روم بین الجمهور  
مشہور است۔

روز جمعہ پانزدہم ذی الحجہ سنہ اربع و عشرين و مائة و الف (۱۱۲۴) بہ عالم  
علوی شتافت۔ مرقد منور در الہ آباد وینرا امرًا و تَبَرَّكَ بِہِ

شیخ محمد یحیی

شیخ محمد یحیی المعروف بہ شیخ خوب اللہ الہ آبادی برادرزادہ حقیقی و داماد و  
سجادہ نشین شیخ محمد افضل است قدس اللہ اسرارہا بحر مواج علوم شریعت و طریقت

بود۔ وجوہ سیراب دروا من در یوزہ گران کوچہ طلب می رخت  
 درین دوازده سالگی نہال استعدادش تربیت عم بزرگوار نشوونمایافت۔ و از  
 بحث حال کافیہ ابن حاجب حائش برگردید و تاختہای تحصیل از خدمت شیخ استفادہ  
 نمود۔ و مدتہا در ج سلوک در نور بود۔ و بشر فکراں و تکمیل عروج فرمود و بخلافت و  
 دامادی حضرت شیخ اخصیاس یافت۔ و بعد از حال شیخ بہ استحقاق نائب مناب گشت  
 و قبولی عظیم یافت و نازق عادات بہ پیارسر زد و کتب و رسائل کثیرہ تصنیف کرد و در  
 مشکلات علوم ظاہر و باطن نہ سے بلند داشت مکتوبات ایشان در چہار مجلد برہانی است  
 جلی بر علو حضرت زمان ہجر۔

شب دوستیہ یا تدبیر جادی الاولی سہار لیل و اربعین و ماتہ و الف (۱۱۴۴)  
 در جوار رحمت آسودہ آیہ کریمہ "لقد ہمخنی" تاریخ است۔ مرقد مطہر و پہلوی قبر  
 شیخ محمد افضل قدس اللہ اسرارہما

شیخ محمد فاخر بمصداق قعرتنا یا بشا لث زیب ستجادۃ ابوین و فرع آسمان سای  
 اصلین طیبین است۔ صاحب صفات رضیہ و مناقب سنیہ۔ اساس محکم مدارج علیا  
 قیاس منج ولایت کبری۔ میزان عدل نقلیات۔ برہان نقد عقلیات۔ تشریح بدرجہ  
 کمال داشت و ہمیشہ بہت بتعدیل قسطاس شریعت می گماشت۔ بسیار کشادہ دست  
 شکفتہ پیشانی بود و فتوح ذخیرہ نے ساخت و یگانہ و بیگانہ را بہ احسان بیدر بلخ سے  
 نواخت اکثر اوقات در سفر گذرانید۔ در جمیع اسفار جمعی کثیر از ابناء سبیل بہ اوسے  
 پیوستند۔ شیخ از ماکولات و ملبوسات خیر ہم سے گرفت۔ و مادامی کہ عامہ رفتار اطعام  
 ہم سے رسید خود بہ اکل تنہا نے پرداخت۔

از عنفوان شعوبہ بخیر منت و اللہ ماجد و ہرادر کلان خود شیخ محمد رضا ہر تلمذ نمود۔ و  
 کتب تحصیل مرتب گذرانید و پیوستہ استاد می نشست و در سفر حجاز میمنت طراز علم

حدیث از مولانا و استاذنا شیخ محمد حیات مدنی قدس سره سند نمود. جوهر فہم و ذکای  
او از بیس عالی افتاده بود و در مقدمات فاضلہ علمی بسرعت تمام ترمی رسید۔

جدانچہ شیخ محمد افضل اوراد و صغیرین مرید ساخت و تربیت حوالہ شیخ محمد کچی  
کند۔ مشاراً الیہ در ظل پدر بزرگوار تربیت یافت و مجاز و مرخص گردید و بعد از تبحر  
والد ماجد جانشین گشت۔

قد جد و سبہ اربع و اربعین و مائتہ و الف (۱۱۴۲) والد فقیر بانواب مبارک الملک  
سر بلندخان تونی زناظم صوبہ الہ آباد وارد این شہر شد۔ و فرزند ان و قبائل را از  
بلگرام در ان مقام طلبید۔ و با اہل بیت فقیر و اہل بیت شیخ محمد افضل قدس سرہ آتما  
و از تہنات بدرجہ کمال شد۔ و چون محرر اوراق و رسنہ سبع و اربعین و مائتہ و الف  
(۱۱۴۶) از کشور سندھ معاودت نمود و در شاہجہان آباد خیر اقامت اہل بیت  
خوبہ الہ آباد شنیدہ راست از اکبر آباد بہ الہ آباد شانت با اعزہ کرام دہستی  
تمام ہم رسید و ایام اقامت آن بلکہ بہ مجالست و موانست این اکابر و حفظ و افرگت۔  
و الحال آن عہود حمی بیاد می آید و ناخن حسرتی بردل می زند۔

و عمدہ جہت جامع با این اعزہ اخوت طریقت است کہ سلسلہ جانبین بحفرت  
سید محمد کاپوی قدس سرہ متصل می شود۔ و با شیخ محمد فاخر جہتی دیگر ضم شد کہ علم حدیث  
در مدینہ منورہ از یک استاد سند کردیم یعنی مولانا و محمد منا شیخ محمد حیات السندی  
المدنی قدس سرہ

شیخ محمد فاخر در سنہ تسع و اربعین بعد مائتہ و الف (۱۱۴۹) عازم حرمین  
شریفین شد و در سنہ خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۰) باین سعادت فائز گشت۔

و در بیہین سال را تم الحروف احرام بیت اللہ بست و سفر دریا با انجام رسانید  
نوزدہم محرم سنہ احدی و خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۱) بہ بندر جدہ نازل شد۔

مشاور الیه در جده تشریف داشت و خبر مقدم فقیر از مردم جهازی که دوروز پیش آنجا  
 جہاز ما رسیدہ بود استماع یافته بر لب دریا چشم در راه انتظار داشت۔ بجز نزول  
 از کشتی ہم آغوش ملاقات شدیم طرفہ سروری دست داد و کلفتہای غربت بیکبار رخت  
 سفر بست از جده باتفاق بکمر رسیدیم و دیدہ نیاز بر آستان رب العزت تعالی  
 شانہ مالیدیم۔

مشاور الیه (شیخ محمد فاخر) در اوائل سنہ احدی و خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۱)  
 بر جہازی کہ راقم الحروف رفتہ بود معاودت نمود و بوطن مالوف برگشت۔ و در سنہ الف  
 و خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۲) کرت ثانی داعیہ حریم شریفین مصتم ساخت۔ و  
 رخت کوچ از آلہ آباد بست

و درین سفر سید غلام حسن برادر اعیانی فقیر برفاقت شیخ ارادہ حریم شریفین  
 کرد۔ بعد طی مراحل داخل بندر سورت شدند و بیست و چهارم محرم سنہ خمس و  
 خمسین و مائتہ و الف (۱۱۵۵) در کشتی نشستند ناگاہ در آن بحر پر شور جہازات تومہ  
 مرہتہ و کن کہ از چندی بندر بسی را از دست فرنگیان اتنزاع نمودہ در دریا قطع  
 طریق شعار ساختہ اند نمودار شد۔ بیست و نهم محرم سنہ خمس و خمسین و مائتہ و الف  
 (۱۱۵۵) وقت صبح بضر تو بہا آتش حرب اشتعال گرفت۔ ہنگام نماز عصر گولہ  
 توپی تختہای بسیار مقابل یکدیگر سوراخ کردہ بہ سید غلام حسن رسید۔ شیخ محمد فاخر  
 مکتوبے بہ فقیر فرستاد در انجامی نویسد کہ :-

”میر غلام حسن چون مرنع نیم بسمل در حرکت شدند گفتم میر صاحب شما شہید شدید کلمہ بخوانید۔

”ما ہم اگر قسمت است بشما ملحق مے شویم۔ بہای شریف ایشان در حرکت بود۔ چون در اجل

”موجود۔ اندکی توقف دیدم بار بار مقید مے شدم کہ کلمہ بخوانید۔ اول سخن کہ از ایشان سرور

”این بود کہ می خوانم و بہ این نہج می خوانم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى

"علیہ وسلم گفتم خوانید ایمین بکار سے آید۔ باز گفتند خوب شد آنچه شد و پرسیدند امروز  
 کب تمام روز است گفتم پنجشنبہ۔ متبسم شدند۔ غالباً بیا حدیثی کہ در فضل موت روز جمعہ و شب  
 "آن وارد شدہ در تبسم آمدند۔ والا کلام وقت تبسم بود۔ باز گفتند من نماز عصر بخواندہ ام مرا  
 "تبسم سازید۔ بتیم نماز عصر بر پشت قلطیدہ خواندند و بستور مغرب و عشا۔ تمام شب پیش  
 "ایشان نشستہ بودم کلمے خواندند۔ در میان حرفے ہم می گفتند۔ یک یک رفتار اطلبیدہ  
 "استغفار کردند و کلمہ خوانان شب را با آخر رسانیدند۔ ہرگز اثر جزع از ایشان ظاہر نشد۔  
 "می گفتند ہرگز اثر درد معلوم نمی شود۔ مزاجی کہ سابق داشتہ دارم این چگونہ زخم است  
 "کہ اثر سے از شدت سکرات با این زخم جگر دوڑ نیست۔ وقت صبح کہ بہ نماز برخاستم ایشان  
 "و اما شناختم۔ بعد از نماز دیدم انتقال روح شدہ است اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُونَ  
 "در عرشہ کشتی غسل دادہ و تکفین نمودہ و نماز خواندہ بدریا سپردیم۔ با وجود آنکہ آب ساکن بود  
 "و ہوا غیر متحرک۔ بجزء ایشان چون تیر از جہاز دور تر رفت۔ تا بدن مبارک ایشان بر جہاز  
 "بود و جہہ جہاز جانب کج معلقہ بود۔ بعد از ان غنیم جہاز را قابض گردیدند و رخسہ شدن میر غلام حسن  
 "روز پنجشنبہ و انقطاع نفس روز جمعہ سلخ محرم سنہ خمس و خمسین و ما تہ و الف (۱۱۵۵)  
 "افتہی المکتوب ملخصاً۔

میرزا احتیاط الدبیگ اندھانی متخلص بہ راجی این مصراع تاریخ یافت ہے

"شہید شد پرہ کعبہ سید سندی"

و محرکات شرارے از آتشکدہ دل بیرون سے دہرہ راجی

چارہ قسم گستاخ شورم بردند بازوی مرا شکستہ زورم بردند

و انوع است ولم کہ رفت نور بصرم . نام بگذاشتند و نورم بردند

از ظہور این سانچہ شگرف عبرتے دست داد و برای العین مشاہدہ افتاد کہ بے محتاج

ازلی کثرت اسباب کار سے متواند ساخت۔ و بے جنبش ابروی بقضاصد ہزار ناوک